

## نظری تازه درباره پیشدادیان و کیانیان

درباره‌ی هویت پیشدادیان و کیانیان حرف‌ها و حدس‌های زیادی زده‌اند. گروهی سعی کرده‌اند آن‌ها را با سلسله‌های تاریخی، مانند مادها و هخامنشیان ارتباط دهند، برای نمونه کیخسرو را با کوروش و گشتاسپ حامی زردشت را با گشتاسپ پدر داریوش یکی دانسته‌اند و این حدس‌ها از جانب هر تسفلد و هر تل بوده است. اما کریستن سن در کتاب کیانیان این حدس‌ها و مقایسه‌ها را رد کرد و ثابت کرد این دو سلسله افسانه‌ای ارتباطی با سلسله‌های تاریخی ندارند. اما درباره منشأ و هویت آن‌ها بحثی نکرد. ما در این جا سعی می‌کنیم راه او را ادامه دهیم و آن‌ها را شناسایی کنیم. شاید بتوان با مقایسه اسطوره‌های ایرانی با اسطوره‌های دیگر ملت‌ها به نتایجی رسید. کریستن سن در کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار شباهت اسطوره‌های ایرانی با اسطوره‌های اسکانندیناوی را گوشزد کرد اما خود در مقام مقایسه برنیامد. در این جا به بررسی چند تن از این شخصیت‌ها می‌پردازیم.

۱ و ۲. جمشید و کیکاووس: در اساطیر ایرانی ازدواج کیهانی وجود ندارد، در ادیانی که ازدواج کیهانی وجود ندارد، قابل به دو جنسی بودن خدا هستند.<sup>۱</sup> در آن‌ها دید ویرزیل ازدواج آنه آس و دیدو در حالی که طوفانی آغاز می‌شود، در غار انجام شد.<sup>۲</sup> در اسطوره برشیت ربا نیز می‌بینیم که او نیمی زن و نیمی مرد بود، اما خدا او را به دو نیم کرده بود.<sup>۳</sup> این داستان‌ها با اسطوره جمشید و غار ورجمکرد و آره شدن او به دست ضحاک قابل مقایسه است. با توجه به این دو اسطوره و این که در اساطیر ایران ازدواج کیهانی یعنی ازدواج دو خدای نرینه و مادینه وجود ندارد، آیا نمی‌توان گفت جمشید خدایی دو جنسی بوده که به دست ضحاک به دو نیم شده؟ داستان فراخ کردن زمین به دست جمشید باید مربوط به دوران پیدایش کشاورزی باشد و به احتمالی جمشید خدای باروری بوده است. بنا به روایت فرگرد دوم وندیداد جمشید توسط مرغ کرشپ تر از وقوع سرمای

۱. اسطوره، رویا، راز، میرچا الیاده، ترجمه رویا منجم، ص ۱۸۰

۲. همان جا، ص ۱۷۶

۳. ماخذ ۱

سخت و برف و بوران آگاه شد و برای حفظ نژاد بشر و نسل حیوانات در زیر زمین غاری به نام ورجمکرد بنا کرد و بهترین انسان‌ها و حیوان‌ها را در آن جای داد که بعد از وقوع توفان به‌ادامه‌ی زندگی بر زمین بپردازند. اسطوره غار ورجمکرد شاید مربوط به دوران پارینه سنگی باشد که مردم در غار می‌زیستند و این داستان با اسطوره مادر زمین قابل مقایسه است.

در فرگرد دوم وندیداد بند ۷ چنین آمده است: «آن‌گاه، من که اهورمزدا هستم، او را (جمشید را) دو زین فرا بردم. سوورای زرین و اشترای زر نشان مرصع. اینک جم دارنده پادشاهی است.» درباره‌ی معنی دو واژه «سوورا» و «اشترا» حدس‌هایی زده‌اند که هاشم رضی آن‌ها را در ترجمه وندیداد خود نقل کرده است. در این باره نظر پورداوود را ترجیح می‌دهیم که اولی را به‌نگین و انگشتی و دومی را به‌عصا برگردانده است. دلیل آن هم نگرشی به اساطیر دیگر ملل مثل مصر است که فرعون عصا و حلقه‌ای در دست دارد و یا مردوک خدای بابلی است که در دستی حلقه و در دستی دیگر عصا دارد. در نقش‌های ساسانی می‌بینیم، شاه در هنگام تاج‌گذاری حلقه قدرت از اهورامزدا می‌گیرد.

این هردو نشانه‌های باروری و خدایی هستند.<sup>۱</sup> «اودین» یکی از خدایان اسکاندیناوی نیز دارای عصایی جادویی است. در اساطیر سلتی نیز «مت» عصایی جادویی دارد و هنگامی که «آریان رود» برعصای مت قدم می‌گذارد، دو پسر به دنیا می‌آورد.<sup>۲</sup> اودین پدر کشتگان و خدای به‌دار آویخته‌شدگان است.<sup>۳</sup> یمه (جمشید) خدای هندوان نیز خدای سرزمین زیرین و مردگان است. اودین، تخت بزرگی به نام هلیرزکیالف دارد که با جلوس بر آن می‌تواند همه‌ی جهان را ببیند<sup>۴</sup> که قابل مقایسه است با جام جم که جمشید با آن همه‌ی جهان را می‌دید. اودین شراب می‌خورد<sup>۵</sup>، جمشید نیز بنابه روایات ایرانی نخستین سازنده‌ی شراب است. شادروان دکتر معین به جمع‌آوری بیت‌ها و روایت‌های فارسی که از می‌گساری جمشید یاد کرده است، پرداخته بود. از جمله به‌نقل از فردوسی:

به‌چنگ اندرون، خسروی جام می

نشسته بر آن تخت، جمشید کی

و یا:

سه جام می از پیش نان نوش کرد

جم اندیشه از دل فراموش کرد

۱. نگاه کنید به کتاب‌های رساله در تاریخ ادیان، میرچا الیاده، ترجمه‌ی جلال ستاری و یا کتاب رمزهای زنده جان، مونیک دوبوکور، همان مترجم.

۲. اسطوره‌های سلتی، میراندا چین‌گرین، ترجمه‌ی عباس مخبر، ص ۴۰

۳. اسطوره‌های اسکاندیناوی، ری. پیچ، ترجمه‌ی عباس مخبر، ص ۴۲ به‌بعد.

۴. همان‌جا، ص ۳۴

۵. همان‌جا، ص ۲۳

منوچهری نیز در شبه لغزی در موضوع خم شراب، آن را دختر جمشید نامیده است.<sup>۱</sup> با استناد به این بیت شاهنامه کیکاووس هم به احتمالی به آیین‌های عرفانی و باروری مربوط است. به‌ویژه که به آسمان رفتن او، عروج میترا با گردونه‌ی چهار اسبه را به یاد می‌آورد که آن هم آیینی عرفانی و رازآمیز مربوط به باروری بوده است.

بهر فردوسی آواز دادی که می  
مخور جز به آیین کاووس کی

بنا به روایت شاهنامه کاووس اندیشه بر رفتن به آسمان بست، دانندگان را گرد آورد و پرسیدنی‌ها را از آن‌ها پرسید و دانستنی‌ها بدانست پس دستور داد تا سپیده دمان به آشیانه‌ی عقاب‌ها رفتند و بچه‌های عقاب را برگرفتند و با مرغ و گوشت بره آن‌ها را پروردن گرفتند و چون به نیرومندی کامل رسیدند تختی از عود قماری بساخت و در کنار آن نیزه‌ها آویخت و بر سر آن بره‌ها بست و آن گاه چهار عقاب را به تخت بست و خود در آن نشست. عقاب‌های گرسنه برای گرفتن گوشت‌هایی که در انتهای نیزه‌ها بود به پرواز درآمدند و تخت کاووس شاه را برگرفتند و به آسمان‌ها بردند. اما پس از پرواز فراوان خسته شدند و به سوی بیشه چین به راه افتادند و در آمل بر زمین آمدند و یزدان کاووس را به جهت آن که می‌بایست سیاوش از پشت وی به جهان آید زنده نگه داشت.<sup>۲</sup>

اودین دو کلاغ به نام هوگین و مونین داشت که در اطراف جهان به پرواز در می‌آمدند و برای او اخبار جمع‌آوری می‌کردند.<sup>۳</sup> در داستان جم در وندیداد بند ۴۲ از پرنده‌ای به «کرشپ تر» یاد شده که پیک ماجرای توفان جمشید است و با اسطوره‌های توفان در روایات سومری، بابلی و یهودی و همچنین ودایی قابل مقایسه است. در میان مولویان و بکتاشیان نیز مراسمی به نام آیین جم وجود داشته است. اگر موسیقی، چراغ و شراب که در زمان‌های کهن به کار می‌رفت، مد توجه قرار گیرد، می‌توان گفت این مراسم با جمشید مربوط است.<sup>۴</sup>

۳. فریدون: در مورد اسطوره فریدون و ضحاک نیز حرف‌ها و حدس‌های بسیار زده‌اند. ضحاک به دست فریدون در کوه دماوند به بند کشیده شد. اما ضحاک در «پایان جهان» بندها را پاره خواهد کرد و به تبه‌کاری خواهد پرداخت. اما اگر شاسپ که در سیستان خفته است، بیدار خواهد شد و او را از بین خواهد برد. در اساطیر اسکاندیناوی نیز گرگ «فنریر» یکی از هیولاهای تخمه لوکی بود

۱. مزدیسنا و ادب پارسی، محمد معین، ج اول، بخش پنجم.

۲. فرهنگ نام‌های شاهنامه، دکتر منصور رستگار فسائی، ج دوم، صص ۷۶۶ - ۷۶۷ و نیز حماسه‌سرایی

در ایران ص. ۵۰۵

۳. ماخذ ۳ صفحه پیش، ص ۴۸

۴. مولویه بعد از مولانا، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه سی‌وفیق سبحانی، ص ۴۹۴ به بعد.

که از یک غول زن به دنیا آمده بود. خدایان پیش‌گویی کرده بودند که این گرگ و تبارش روزی جهان را ویران خواهند کرد. خدایان گرگ فنریر را به صخره‌ای با زنجیری جادویی بستند و شمشیری در میان آرواره‌هایش قرار دادند تا قادر به جویدن نباشد. آن‌ها او را رها کردند و «او تا پایان جهان در آن جا خواهد ماند.»<sup>۱</sup> در اساطیر یونان نیز زئوس، پرومته را به گناه آن که آتش را به آدمیان اهدا کرده بود، با زنجیرهای فولادین در قفقاز زندانی ساخت و عقابی را مأمور کرد تا جگر او را که دایم به حال اولیه برمی‌گشت پاره کند و بلعد.

۴- کیخسرو: کیخسرو بعد از ستاندن خون سیاوش و از بین بردن افراسیاب، پادشاهی را به لهراسب وا گذاشت و با تنی چند از یارانش مانند گیو و توس و بیژن و گسته‌م، سر به کوه گذاشت و در میان برف ناپدید شد و دیگر هرگز اثری از او یافت نشد. در ترازوی ادیپ در کلنوس سوفوکل که ادامه‌ی نمایشنامه ادیپ شهریار است، پس از خودکشی یوکاست، ادیپ که به شرم گناه ناخواسته، دیدگانش را کور کرده، با دخترش آنتیگون به کولون می‌رود و در جنگل کولون است که به پایان تقدیر خویش می‌رسد. به این وجه که خدایان او را برمی‌گزینند و برمی‌کشند و می‌ربایند و در جمع خود می‌پذیرند و می‌گویند گور ادیپ، منشا خیر و برکت و فراخی نعمت خواهد بود. به این ترتیب ادیپ خود خدا می‌شود. این داستان با اسطوره کیخسرو قابل مقایسه است و جنگل و کوه نماد باروری نیز هستند.<sup>۲</sup> شاید ناپدید شدن کیخسرو با معراج کیکاووس و میترا قابل مقایسه باشد. در حماسه مه‌ابه‌ار تا نیر یودیشتی را چون سال خورده شد، تاج و تخت را رها کرد و راه غربت پیش گرفت و از کوه‌ها بالا رفت و به شهر جاویدانی خدایان پیوست. در فنگ - شن - ینی حماسه‌ی کهن چینی هوانگ - دی در اوج نیرومندی و پیروزی از پادشاهی کناره می‌گیرد و فرمانروایی این جهان را به خاطر دست یافتن به پایگاه والای آن جهانی فرو می‌گذارد و بی آن که طعم تلخ مرگ را بچشد به سبب عظمت روحی خود به آسمان می‌رود.

۵- تهمورس: تهمورس دیوها را به بند کشید تا از آنان خط پیاموزد. اودین نوعی آزمون شمنی انجام داد تا حروف رونی را بیاموزد و عقیده بر این بود که این خط عجیب دسترسی به نیروهای ماورای طبیعت را میسر می‌سازد.<sup>۳</sup> تهمورس به‌زیناوند یا دارنده اسلحه معروف است. با توجه به اساطیر ملت‌های دیگر مثل یونان یا اقوام سلتی می‌بینیم که افزار و اسلحه‌سازان، خدا زاده و یا نیمه خدا هستند و در جامعه‌ی خدایان جای دارند. این گونه قهرمانان تمدن ساز، کسانی محسوب می‌شوند که گرچه به انسان‌ها نزدیک‌ترند تا به خدایان، اما از موهبت جهان الوهی یا

۱. ماخذ ۳ صفحه پیش، صص. ۱۵ و ۱۶

۲. رساله در تاریخ ادیان، میرچا الیاده، ترجمه‌ی جلال ستاری

۳. ماخذ ۳ صفحه پیش، صص. ۱۳ و ۱۴

مینوی اساطیر نیز بهره‌مندند.

ع. آرش: جشن تیرگان که جنبه‌های نمایشی و جادوی تقلیدی داشت و نماد باران‌زایی بود، در روزی انجام می‌شد که بنا بر روایات ایرانی، آرش در آن روز مرز ایران و توران را با انداختن تیری تعیین کرده بود. آرش از طرف ایزد زمین به این کار گماشته شد و ایزد باد او را در انداختن تیر یاری کرد. آرش پس از پرتاب تیر، بی‌جان بر زمین افتاد. با توجه به این که جشن تیرگان یا آب پاشان تمثیلی از باران‌زایی بوده و آرش از طرف ایزد زمین مامور بوده و پس از آن در گذشته است، آیا نمی‌توان گفت آرش هم مانند اوزیریس، تموز، اورفه، بالدر، میترا و یا سیاوش یک خدای شهید شونده بوده است؟

بنا بر اساطیر مصری دو برادر ازیریس و ست و دو خواهر ایزیس و نفتیس فرزندان گب و نوت هستند. ازیریس با خواهرش ایزیس و ست نیز با خواهرش نفتیس ازدواج می‌کند. بین دو برادر یعنی ازیریس و ست پیوسته اختلاف و منازعه وجود داشته است تا آن که ست بر برادرش غلبه می‌کند و او را می‌کشد. جسدش را تکه تکه می‌کند و در رود نیل می‌اندازد تا به همه نواحی تقسیم شود. ایزیس در غم مرگ شوهر بسیار افسرده می‌شود. به روایتی ایزیس قبل از مرگ ازیریس و به روایت دیگر در همان حال مرگ، از ازیریس حامله می‌شود. پس از آن که طفل، یا همان هوروس، تولد می‌یابد، او را مخفی می‌کند و به جست و جوی تکه‌های بدن ازیریس می‌پردازد. پس یکی یکی آن‌ها را از اطراف جمع می‌کند به هم متصل می‌سازد. آنوبیس در این حال او را مومیایی می‌کند و نوت به خواندن اوراد تنویر و تجلیل و تکمیل می‌پردازد و نقش سر کاهن قاری را به عهده می‌گیرد. سرانجام در اثر عشق وافر ایزیس شوهر و برادرش ازیریس دوباره زنده می‌شود و رستاخیز می‌کند. هوروس پسر ازیریس چون رشد می‌کند به انتقام پدر بر ست حمله کرده و او را می‌کشد. در این زمان است که هوروس خدای آسمان و ازیریس فرمانروای عالم اموات می‌گردند. به این ترتیب ازیریس یکی از قدیم‌ترین خدایان است که می‌میرد و دوباره زنده می‌شود. در متون مختلف ازیریس و ایزیس به گونه‌ای با باروری و توالد و تناسل، و فور محصول، با نیل و گردش فصول، با ستارگان و کواکب آسمانی، مربوط می‌گردند. برخی از محققین ازیریس را خدای قدیم نباتات و آب توجیه می‌کنند که مانند دیگر خدایان باروری هر ساله می‌میرد و دوباره در بهار رستاخیز می‌کند.<sup>۱</sup>

میترا نیز به قربانی گاو می‌پردازد تا از محل ریزش خون گاو بر زمین نباتات برویند. برخی از

۱. عرفان، مهندس جلال‌الدین آشتیانی، ج. دوم، ص. ۱۳۳ به بعد.

محققان گاو را همان میترا دانسته‌اند و این گاوکشی را با رستاخیز و آفرینش مربوط دانسته‌اند.<sup>۱</sup>  
۷- کیومرث: کیومرث نیز بنا به سنت زرتشتی مورد تهاجم اهریمن قرار می‌گیرد و کشته می‌شود و از محل ریزش خون او دوریواس که بعدها به‌دو انسان به‌نام‌های مشی و مشیانه تبدیل می‌شوند، می‌روید. آنان به‌مثابه‌ی آدم و حوای سامیان هستند. اسطوره‌ی کشته شدن کیومرث نیز قابل مقایسه با اسطوره‌ی آرش و ازیریس و میتراست.

۸- هوشنگ: هوشنگ کاشف آتش است. در اساطیر یونان، خدایی به‌نام پرومته که آفریدگار انسان‌های اولیه بود، آتش را از خدایان دزدید و به‌مردمان داد.

۹- رستم: صابئیان روایت دیگری از حماسه‌ی رستم و سهراب را نقل کرده‌اند که چنین است:<sup>۲</sup>

رستم اسبی عجیب و نیرومند به‌نام رخس داشت که از جفت‌گیری یک اسب دریایی با یک مادیان که در ساحل بود، به‌وجود آمده بود. روزی رستم با این اسب به‌گردش می‌رود و در میان مرغزاری از اسب فرود می‌آید و به‌خواب می‌رود. پس از آن که برمی‌خیزد اسبش را نمی‌یابد. به‌افغانستان و سیستان و ترکستان به‌جست و جوی اسبش می‌رود و همواره به‌یزدان پاک یا خدای خورشید نیاز می‌کند. سرانجام در جست و جوی اسب به‌چین می‌رود و با دختر فغفور آشنا می‌شود با او ازدواج می‌کند. رستم می‌خواهد به‌ایران باز گردد اما فغفور مانع می‌شود که دخترش همراه او به‌ایران بیاید. رستم بازوبندی به‌همسرش می‌دهد و به‌او سفارش می‌کند که آن را به‌فرزندشان بدهد. رستم به‌ایران می‌آید و بعد از مدتی فرزندشان به‌نام یزد (همان سهراب شاهنامه) متولد می‌شود و سال‌ها می‌گذرد و پسر می‌بالد. روزی یزد تصمیم می‌گیرد به‌ایران رفته پدرش را بیابد. مادرش بازوبند را به‌یزد می‌دهد و یزد عازم ایران می‌شود. در سپاه او پیرمردی بود که پدرش رستم را دیده بود و به‌خاطر داشت. پس از آن که به‌مرز ایران می‌رسد، رستم در لباس درویشی به‌یزد ظاهر می‌شود. یزد همچنان بردیدن پدرش رستم پافشاری می‌کند. اما رستم پسرش را نمی‌شناسد و گمان می‌کند که یزد برای نبرد به‌ایران آمده است و هویت خود را افشا نمی‌کند. پادشاه ایران از آن پیرمرد هویت پسر را جویا می‌شود و پیرمرد به‌او می‌گوید که این فرزند رستم است و به‌جست و جوی پدر به‌ایران آمده است. شاه از ترس آن که مبادا پدر و پسر به‌هم برسند و بسیار قدرتمند شوند و او را از شاهی بردارند به‌پیرمرد سفارش می‌کند که این راز را افشا نکند و خود نیز سکوت می‌کند. پدر و پسر نبرد کرده و یزد در جنگ

۱. همان‌جا، ص. ۲۰۷ به‌بعد.

The Mandeans of Iraq and Iran, E. S. Drower, pp. 369 - 385 .۲

کشته می‌شود. خیر به دختر فغفور، همسر رستم می‌رسد و او با سپاهی برای انتقام به ایران عزیمت می‌کند. پس از کشته شدن یزد، رستم بازوبند را بر بازوی پسرش می‌بیند و دست بر سر می‌کوبد و از سیم‌خ چاره می‌جوید. به راهنمایی سیم‌خ رستم باید پسرش را به دوش بگیرد و به مدت یک سال گرد جهان بگرداند. پس از یک سال یزد دوباره زنده شده و با پدرش رستم و مادرش، دختر فغفور، سالیان دراز به شادی به زندگی خود ادامه می‌دهند.

از عناصر مهم این داستان اسب و نیازهای مکرر رستم به یزدان پاک یا خدای خورشید و ازدواج او با دختر فغفور چین است. اسب یکی از مظاهر خورشید است. چنان که معراج میترا به سوی خورشید با گردونه چهار اسبه انجام شد و یکی از القاب خورشید در اوستا ارون اسب یا تیز اسب است. در چین جوانان پیش از ازدواج یک‌دیگر را نمی‌دیدند و فقط پس از مراسم عروسی همدیگر را می‌دیدند، به همین دلیل شعر عاشقانه در ادبیات چین وجود ندارد.<sup>۱</sup> بنابراین نتیجه جز این نیست که گمان کنیم منظور از چین و ازدواج با دختر فغفور در این داستان همان شرق تمثیلی و عرفانی است که در نزد سهروردی نیز وجود دارد و منظور همان سفر به سوی خورشید و اشراق است. چنان که این موضوع در اثر فارسی عارفانه‌ای به نام همای و همایون نیز دیده می‌شود. خواجه در این اثر از ادبیات چین اقتباس نکرده و می‌گوید که این داستان را خودش ساخته است. بنابراین شخصیت خورشید خدایی رستم در این روایت به درستی آشکار است. شرح دلاوری‌های رستم هرکول را به یاد می‌آورد. هرکول بنابر اساطیر یونانی در حقیقت خدای خورشید است. چنان که در شهر هترا، شهر خورشید تندیس‌هایی از هرکول یافت شده و شخصیت او با نرگال یکی از خدایان این شهر خلط شده است.<sup>۲</sup>

فردوسی در نظم شاهنامه نهایت چیره‌دستی و هنر را به کار برده است. او با مهارت بسیار به برخی داستان‌های خشک و بی‌محتوا، روح بخشیده است و در جای جای شاهنامه، داستان‌ها را با مضامین اخلاقی عجین کرده است. برای این منظور او در برخی از داستان‌ها دخل و تصرفاتی به جا و استادانه کرده است، تا به داستان‌ها رنگ و رویی دیگر، متناسب در کل شاهنامه ببخشد. برای نمونه، گشتاسپ پادشاه حامی زردشت، در نامه‌ی پهلوی یادگار زیربان پادشاهی قدرتمند و بااراده است، اما در شاهنامه پادشاه ضعیف‌النفسی است که برای از میان بردن فرزندش اسفندیار، از هیچ مکر و کیدی خودداری نمی‌کند. نمونه‌ی دیگری از این تصرفات، ایجاد هفت خوانی برای رستم است که از روی هفت خوان اسفندیار ساخته شده است و نیز

۱. تاریخ فرهنگ چین، فیتز جرال، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، ص. ۳۹۰

۲. هترا با شهر خورشید، فؤاد سفر، ترجمه‌ی نادر کریمیان، سردشتی، ص. ۷۸

داستان گشتاسپ و ارجاسپ. در نامه‌ی پهلوی یادگار زریران پس از شهادت زریر، برادر گشتاسپ به دست ارجاسپ، بستور فرزند زریر (در شاهنامه به غلط نستور آمده) کین خون او را می‌ستانند. اما در شاهنامه این اسفندیار است که کین زریر را می‌توزد. به این ترتیب به نظر ما روایت اصلی داستان رستم، همان روایت صابثان است که فردوسی با ایجاد تغییرهایی در آن یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های جهان را آفریده است.

با توجه به دلایل‌ها و مقایسه‌هایی که در این مقال آوردیم، به نظر ما پادشاهان پیشدادی و کیانی ایزدان و رب‌النوع‌های ایرانی پیش از زرتشت بودند که بعد از انقلاب زرتشت از اریکه‌ی خدایی به زیر کشیده شدند و تنها توانستند جنبه‌ی پادشاهی خود را حفظ کنند. کیانیانی که در گائاه‌ها یاد شده‌اند، ارباب‌انواعی بودند که مردم برای آن‌ها گاو قربانی می‌کردند و موجب بدبختی و حماقت مردم می‌شدند. فره کیانی، به نیرویی گفته می‌شد که از جانب این خدایان به مردم اهدا می‌شد و گر نه هیچ انسانی نمی‌توانست چنین نیرویی به انسان دیگری ببخشد.

درباره‌ی گناه جمشید که در گائاه‌ها یاد شده، می‌گویند گناه جمشید خوردن گوشت بوده و عده‌ای دیگر می‌گویند گناه او ادعای خدایی بوده است و از این قبیل حرف‌های بی‌سر و ته که ما چیزی از آن سر در نیاوردیم. به هر حال مناسبت یاد کردن جمشید در گائاه‌ها این است که زردشت می‌خواست، خدایان ارباب‌انواعی را از بین ببرد و به جای آن‌ها خدای یگانه یعنی اورمزد را بنشانند.

در این جستار فقط از چند نفر از این خدایان بحث شد، چنان که تحقیق شود جنبه‌ی خداگونه دیگر کیانیان و پیشدادیان که در این جا بحث نشد، کشف خواهد شد.<sup>۱</sup> اما از همین مقدار تحقیق معلوم می‌شود که دین ایران پیش از زرتشت، یک آیین ارباب‌انواعی بوده است. مردم‌شناسان میان اسطوره (Myth) و افسانه (Legende) تفاوت قایل شده‌اند. بنابر تعریف آنان اسطوره به داستان‌هایی گفته می‌شود که جنبه‌ی دینی دارد و افسانه داستان‌هایی است که جنبه‌ی ملی و میهنی دارد. با توجه به نتیجه‌ای که در این جستار گرفته شد، در شاهنامه افسانه وجود ندارد و این داستان‌ها همگی در واقع اسطوره هستند و جنبه‌ی دینی دارند، نه ملی.

در پایان نقل نظر اپیکوریان مناسب به نظر می‌رسد: «هر خدا یا نیمه خدایی روزگاری بشری بوده که کار برجسته‌ای برای آدمیان انجام داده بود.»<sup>۲</sup>

۱. گویاجی در کتاب «آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» چند تن دیگر از شخصیت‌های پیشدادی و کیانی را بررسی کرده است.

۲. چنان که رستم را نیز شخصیتی تاریخی و پهلوانی سکایی در دوره‌ی اشکانیان دانسته‌اند که به دلیل پهلوانی‌ها و دلآوری‌های خود به خدایی رسید.